

عقل عذابشان می‌داد



هر از گاهی چه از سر معرفت‌جویی و چه از هوس لذت‌بردن از شیرینی تاریخ اگر سراغ تاریخ سرزمین باشکوه‌مان برویم و لحظاتی چند را به تورق در آن، دل و جان را به نسیان زمان بسپریم ...

هر از گاهی چه از سر معرفت‌جویی و چه از هوس لذت‌بردن از شیرینی تاریخ اگر سراغ تاریخ سرزمین باشکوه‌مان برویم و لحظاتی چند را به تورق در آن، دل و جان را به نسیان زمان بسپریم .

در کنار درنگ‌های غرورآمیزی که هر ایرانی نژاده‌ای با یادآوری آن غرق شعف بزرگ‌منشانه می‌شود، اوقاتی نیز وجود دارد که با دانستن و یادآوری‌اش ابرو در هم می‌کشد و چهره دژم کرده غرق تاملی از سر درد می‌شود. این اوقات همان ساعت‌ها و سال‌هایی است که پادشاهان و حکومت‌های وقت با مردمان نیک‌گوهر خود معاملت به سفلگی کرده و ستم‌پیشگی را بیچاننده طومار خود انتخاب کرده‌اند و چه بد که طومار دوهزاروپانصدساله پادشاهی سرزمین‌مان کم از این اوقات ندارد.

فراز و نشیب تاریخ ایرانی نشان‌های بسیار دارد از حاکمانی که بی‌فرق آنکه از همین مردمان باشند یا به چیرگی نظامی از سرزمینی دیگر برآمده باشند - نشنیده یا ندانسته بودند که «الملک‌بیقی مع‌الکفر و لا یبقی مع‌الظلم» و اگر چه بیدادشان سرانجام طناب داد را بر گردن ایشان و کارگزارانشان گره زده اما تلخی برجای‌مانده از ستم ایشان را هیچ شکری حتی شیرینی تاریخ نیز نمی‌تواند بر کام مخاطب هموار نماید. سخن از مصداق‌ها در مجال این نوشتار نیست که البته آن‌قدر روشن نیز هست که هر تاریخ‌نخوانده‌ای نیز می‌تواند در ذهن خویش مثال‌ها بیابد، بلکه منظور سخن‌راندن از نوعی مقابله و به تعبیری مبارزه منفی در برابر این دست از رفتارهاست.

اینگونه که پیداست دغدغه داشتن آزادی بیان و اندیشه نه آرزوی اکنونی انسان در روزگار نوشده معاصر که در تاریخ فرهنگ فرازمند سرزمینمان خاطره‌ای دور و البته زنده در اذهان فرهیختگان و آزادگان ایرانی است که البته مقابله حاکمان زر و زور همیشه دیواری بوده در مقابل این حق مسلم انسانی. یکی از مبارزه‌های منفی در برابر این دیوار بلند غیرانسانی که گاه صرفاً دیوار نبوده بلکه تبدیل به دار مجازات نیز می‌شده و جان بسیاری از فرهیختگان آزاداندیش و آزادی‌جوی ایرانی را نیز قربان می‌کرده است، فرار از عقل و حق زندگی عادی اجتماعی است تا با برداشته‌شدن هرگونه حرجی بشود حرف‌ها زد و حقیقت‌ها گفت و از مجازات تلخی و سنگین‌آمدن آن بر حذر ماند.

شیخ فریدالدین محمدبن‌ابراهیم عطار نیشابوری که این نوشتار به بهانه روز بزرگداشتش در تقویم شمسی در بیست‌وپنجم فروردین‌ماه است یکی از کسانی است که درتاریخ ادبیات و عرفان و حکمت اسلامی - ایرانی با تمسک به ایجاد طبقه‌ای از این اشخاص یعنی عقلای مجانبین و با به‌اصطلاح تیپ‌سازی و شخصیت‌پردازی این طبقه به‌ویژه در آثار منظومش، زمینه‌ای جدی را برای بیان مکنونات فکری و قلبی خود و همفکرانش مهیا ساخت.

عقلای مجانبین یا به قول خود شیخ «گستاخان درگاه»، «شوریدگان» و «دیوانگان» کسانی بودند که در شرع و نزد حاکمان زر و زور، بر ایشان به سبب وانمود عملی به دیوانگی حرجی نبود و مجازاتی از پی حرف‌هاشان بر ایشان روا نبود. به این ترتیب شیخ با رستن از بند تقیدها عافیت‌طلبانه می‌توانست حرف دل بر زبان آورد بی‌آنکه سر سبز بر باد بدهد؛ شیخی که اشعارش به تعبیر خودش تازیانه سلوک است اما با نقیضه‌گویی‌هایش از زبان این شوریدگان تازیانه‌هایی بر معرفت‌غیراصیل و توهمی عاقل‌نمایان از هر صنفی برمی‌زند.

از طرفی عمیق‌ترین اشتلم‌ها را در بیان بی‌پروایی‌های مذهبی در ادبیات فارسی از او می‌بینیم و از طرف دیگر شاهد نقدهای صریح اجتماعی و سیاسی نیز هستیم؛ نقدهایی که انگاری تشفی‌خاطر است برای همه مخاطبان آثار شیخ در همه دوران‌ها. اما از ویژگی‌های طعن تند شیخ که بر زبان این عقلای مجانبین می‌رود، غیر از طنازی، تم عاشقانه و عارفانه‌ای است که در پس بیشتر این حکایت‌ها چه‌بسا از لطافت طبع شیخ اشکی از چشم مخاطب و از سر سویدای او بگیرد که شیخ اگر اشتلم نیز می‌گوید عاشقانه است و عارفانه و اگر طعن سیاسی و نقد اجتماعی دارد باز گویای دعوتی به توحید راستین است. بد نیست اگر این نوشتار به دو حکایت کوتاه رفته بر زبان این شوریدگان ختم شود تا شاید جانی را تازه آید.

شیخ در الهی‌نامه از زبان دیوانه‌ای می‌گوید: جهان چون لوح کودکان است که گاه نقشی بر آن می‌گمارند و گاه می‌زدایند. و باز در فرازی دیگر از الهی‌نامه از گفت‌وگویی میان عاقل‌نمایی و شوریده‌ظاهری، این‌چنین یاد می‌کند که «به دیوانه خاموشی می‌گویند: چرا حرفی نمی‌زنی؟ می‌گوید: کسی را نمی‌بینم!»

همشهری آنلاین- یاسر هدایتی